

در یک  
 جبرئیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه و سلم گفت و گفت اقرأ باسم ربی الذی خلق جبرئیل  
 یا نبی خود بر زمین زود چشمه آب روان پدید شد طهارت ساخت و رسول را صلی الله علیه و سلم با خود  
 برد و گفت نماز رسول را صلی الله علیه و سلم بپوشد و گفت رسول صلی الله علیه و سلم با زبانه  
 گفت و در وقت نماز فرمودند کسی را بیاکان دعوت کی گفتی و در وقت گفت اگر فرمودی  
 من بیاکان می آوردم ای فرزندان که در آن وقت که نماز شهر پر خون گشتند  
 ترا بود و نصرت بسید که می بود و در وقت شد رسول گفت صلی الله علیه و سلم من ویرا  
 در خواب دیدم جامه های سفید داشت یعنی بهشتی بود و این تضرع و بر اقبال کرد و بعد  
 اعلم خلق الانسان من علق آدم <sup>بسم الله الرحمن الرحیم</sup> و این است که در آن وقت که  
 بخواند ای محمد حال آنکه خدای تو که نیست که کرم او را نهایت نیست **الذی علم بالقلم**  
 آن خدای که پیامور را نید خط نوشتن را بعد از آن که نیست که نعمت خط و کتابت را با ما موزانید  
 مراد می سازد و علم خط علم بر گشت کردن و دنیا تعلق با و دارد و اگر علم خط بودی که فرزند  
 آدم نظام نیافتی **علم الانسان ما لم يعلم** پیامور را نید جنس آدمی را نید ندانست  
 و قبیل مراد از انسان آدم است یعنی آدم را موزانید بقدر تعالی سراسر آنچه می را که  
 نیدانست و قبیل مراد از جنس است صلی الله علیه و سلم که خط و کتابت علوم و دین را موزان  
 او را موزانید بدانکه گشتند از آن سوره **ما تفرقت بعدی ازینجا که کلام الله الانسان**  
 سبب نزول

زود باشد که

ها که جنس آدمی را نید در گذرد و از حد و قیل ابو جهل را نید در سبک زد و از حد در گناه کردن بود  
 بی فریاد کردن از خودی خود آن را آه استغنی که پند خود را بی نیاز و نوا که آن است  
**لایسک الوجع** بدرستی که با زکشت سید سجده تعالیست بی مال و جاه و عاجز  
 و فقر شد و محتاج گشته بچی این معاذ گشت طغیان و دوست طغیان علم و طغیان مال  
 طغیان علم آنست که معتقد خود باشد و عجب از او و طغیان مال آنست که مشنگ  
 شود از زهد و عبادت بازماند **ارایت الذی یخفی عمدا اذا صلی** او دیدی تو  
 ای محمد آن کس که باز میداشت بنده را چون نمازی کرد نماز کند ه می بود صلی الله علیه  
 و سلم و باز دارنده ابو جهل بود علیه لعنه ان ملعون سوگند خورده بود که اگر محمدی را  
 بنام نمازی کند و خدای خود را سجد می کند پای بر کردن او ننم و او را هلاک کنم نرسد  
 شما که شدند در رسول را صلی الله علیه و سلم از من جان فیر کرد و نذر رسول صلی الله علیه  
 و سلم گفت او صیغ می تواند کرد او بمن نزدیک آید و ششک آن بخت گشت گشت  
 بعد رسول صلی الله علیه و سلم روزی نمازی کرد آن ملعون قصد رسول کرد و چون  
 نزدیک او رسید که بخت و باز پس شد که فرزان گشتند این جسته که با زکشتی  
 میان من و محمد شدتی بران گشتن پید شد و از دای قصد من کرد که اگر می گفتم  
 که نرسد پس از آنست آید که ارایت الذی سینی عبد اذا صلی یعنی ای محمد بر دیدی

Copyright © Al-Farooq University